

بررسی پهلوانی و هفت خان رستم در شاهنامه

محمد لاله کانی

دانشجوی دکتری تاریخ ایران قبل از اسلام، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات

Mohamadlale81@gmail.com

چکیده

شاهنامه اثری است حماسی که متشکل از عناصر اسطوره ای و تاریخی که در قالب روایت داستانی بیان شده است. آمیختگی اسطوره و تاریخ در شاهنامه و تحول و دگرگونی داستان های آن تا زمان منظوم شدن به دست فردوسی، پیچیدگی خاصی به ساختار داستان های آن داده است. یکی از این داستان ها که خود یک شاهکار است، داستان رستم و پهلوانی های اوست. رستم در همه دوران پهلوانی شاهنامه را بر محور وجود او می چرخد. رستم که زندگی اش با آن همه افسانه درآمیخته است، وجودش هرگز از یک انسان عادی و خاکی جدا نمی شود. او مانند یک فرد عادی، دارای گوشت، پوست و استخوان و به همراه ضعف ها و توانایی های انسانی که فره ایزدی همراه اوست. در شاهنامه با کاربرد شیوه گفتگو مخاطب را به طور مستقیم در مسیر رویدادهای داستان قرار می دهد و چهره ای زنده و واقعی از داستان ارائه می کند. رستم، به حکایت حکیم توس، او قبل از این که پهلوان جنگ و حماسه ها باشد، فردی خردمند، خردورز بوده است. فردوسی نکته ها و اشارات بدیعی از فرزانی، مهرورزی و صلح جویی های او سراییده است. رستم آن گونه که در شاهنامه توصیف شده است، مظهر یک پهلوان بلکه انسانی کامل و آرمانی در ایران باستان است. در این جستار به بررسی پهلوانی و هفت خان رستم در شاهنامه با استفاده از روش مطالعه کتابخانه ای و روش تحلیلی - توصیفی پرداخته شده است.

کلید واژه: رستم، پهلوانی، هفت خان، فردوسی، شاهنامه.

مقدمه

شاهنامه اثری است حماسی که متشکل از عناصر اسطوره ای و تاریخی که در قالب روایت داستانی بیان شده است. آمیختگی اسطوره و تاریخ در شاهنامه و تحول و دگرگونی داستان های آن تا زمان منظوم شدن به دست فردوسی، پیچیدگی خاصی به ساختار داستان های آن داده است. یکی از این داستان ها که خود یک شاهکار است، داستان رستم و پهلوانی های اوست.

رستم، به حکایت حکیم توس، او قبل از این که پهلوان جنگ و حماسه ها باشد، فردی خردمند، خردورز بوده است. فردوسی نکته ها و اشارات بدیعی از فرزانی، مهرورزی و صلح جویی های او سراییده است. رستم آن گونه که در شاهنامه توصیف شده است، مظهر یک پهلوان بلکه انسانی کامل و آرمانی در ایران باستان است.

۱- تولد رستم

مؤلف تاریخ سیستان به نقل از فردوسی می گوید: «خداي تعالی خويشتن را هيچ بنده ای چون رستم نیافرید». (نهیچی، ۱۳۸۲: ۱۷۸) او مردی است که در حماسه ملی ایران نظیری برای او یافته نمی شود. هر حماسه ای قهرمانی دارد که همه آرمان ها و آرزوهای یک قوم در وجود او مجسم و متبلور است، همچون اشیل در ایللیاد و راما در رامایانای هند. رستم در همه دوران پهلوانی شاهنامه را بر محور وجود او می چرخد. رستم که زندگی اش با آن همه افسانه درآمیخته است، وجودش هرگز از یک انسان عادی و خاکی جدا نمی شود. او مانند یک فرد عادی، دارای گوشت، پوست و استخوان و به همراه ضعف ها و توانایی های انسانی که فره ایزدی همراه اوست. زمانی که اکوان دیو او را از زمین بر می گیرد و در آستانه نابودی می برد، او با نیرنگ از چنگ او جان سالم به در می برد. البته این به هیچ وجه غیر عادی نیست که کسی از آسمان به دریا می افتد و زنده بماند. رستم در عین شگفت انگیز بودن، یک انسان عادی است. اگر از عمر بسیار طولانی او و چند حادثه نظیر هفت خوان بگذریم، دیگر تقریباً هیچ حادثه ای در زندگی او نمی بینیم که با منطق خاکی قابل توجیه نباشد. (اسلامی ندوشن، ۱۳۴۸: ۲۹۲) رستم پسر زال، زال پسر سام و سام پسر نریمان، از خانواده گرشاسب پهلوان معروف ایران و مادرش رودابه دختر مهرباب کابلی است. خانواده گرشاسب یکی از مهمترین خاندان های ایرانی بوده و مردانش که هریک پس از دیگری پهلوان اول بوده اند، هم به زور بازو و هم به فرزانی و مردانگی شهرت داشته و قلمرو فرمانروایی آنان سیستان (نیمروز) بوده است. (اسلامی ندوشن، ۱۳۴۸: ۲۹۲) نیای پدری رستم، سام، نریمان و گرشاسب که در شاهنامه و دیگر متون حماسی به شکل سه شخصیت مستقل پدیدار شده اند، در اصل چنین نبوده اند، بلکه سام نام خاندانی بوده که گرشاسب از آن برخاسته و نریمان نیز صفت گرشاسب به معنای نرمش و نیرومند است. داستان نیز که در شاهنامه در هیأت پدر رستم پدیدار شده است، در واقع صفت و کنیه رستم بوده که در نتیجه شکست و جابه جایی اسطوره، در متون حماسی در هیأت پدر رستم جلوه گر شده است. (رضایی دشت ارژنه، ۱۳۸۸: ۸۹)

زاده شدن رستم با زاده شدن دیگران متفاوت بوده و از فرط درشتی، رودابه (مادر رستم) با شراب مست و پهلویش را می شکافت و کودک را از پهلوی مادر با انجام عمل سزارین، با کمک و راهنمایی سیمرغ، بیرون می آورند و رستم زاده می شود و نامش را «رَست+هَم» می گذارند. از آنجا که زایش شگرف رستم از پهلوی مادر تنها مواردی است که در شاهنامه اتفاق می افتد، به طبع این امر نیاکان ما را بسیار شگفت زده کرده است. چه بسا آن را نوعی جادوگری و توسل به افسون و نیرنگ تلقی کرده باشند؛ به عبارت دیگر، گویی رستم تنها پهلوانی است که در شاهنامه با نیرنگ همراه بوده است، چنان که مرگ او نیز همراه با دسیسه بوده است. رودابه مادر رستم، تبار او در شاهنامه به ضحاک پسر مرداس می رسد، در حالی که مرداس نیز پدر ضحاک نیست، بلکه این واژه در اصل صفت ضحاک به معنای آدم خوار است و بعدها در پی شکست اسطوره، صفت ضحاک در هیأت نام پدر او در شاهنامه پدیدار گشته است. محمود امید سالار ثابت کرد که مرداس به معنی مردم خوار، صفت ضحاک است که بعدها نام پدر او شده است. (خالقی مطلق، ۱۳۸۱: ۲۵۱)

از روی هیكل او مجسمه ای می سازند و نزد سام می فرستند تا تصویری از نوه اش را در ذهن داشته باشد. سام از شباهت زیاد این کودک و خود در شگفت می شود. پهلوانان شاهنامه پس از تولد معمولاً از رشد شگفت انگیزی برخوردارند. از هشت سالگی نشانه های پهلوانی در او نمایان می شود. کودکی او بایک نمایش دلیرانه به پایان می رسد.

۲- پهلوانی های رستم

یک شب زال به شبستان خود رهسپار می شود و رستم جوان هم به خوابگاه خود می رود و در خواب عمیقی غرق می شود، ناگاه بانگ و فریاد ناشناسی او را از خواب بیدار می کند، او متوجه می شود که دیو سپید از بند رها شده و به میان مردم رفته و آنها را مورد اذیت و آزار قرار داده است. او بی درنگ گرز سام را برداشته و به دنبال دیو می رود و با یک ضربه گرز بر سر، او را نقش زمین می کند. این خبر را به زال می رسانند. این رویداد سرآغاز جوانی و پهلوانی اوست. بعد از این واقعه زال درمی یابد که رستم آن قدر توانا شده است که کین جدش نریمان را از ساکنان کوه سپند بگیرد. از این رو زال رستم را بر آن می دارد که به دژ حمله کند. اما یادآور می شود که تنها راهی که می توان به دژ وارد شد، بردن کاروانی از بار نمک به آنجاست. رستم با زیرکی و توسل به نیرنگ به راحتی دژ سپند را فتح می نماید.

سومین پهلوانی او رام نمودن رخس است. این زمان برابر با درگذشت زو و پادشاهی گرشاسب پسر زو است. زال پسرش را فرا می خواند و به او می گوید: می دانم هنوز تازه جوانی و زمان آن فرا رسیده است که با پهلوانی نامی به جنگ روی البته جنگ با افراسیاب کار ساده ای نیست. رستم در جواب می گوید که به یاری یزدان پاک و بخت پیروز سر افراسیاب را به خاک می سایم، اکنون که چیزی من لازم دارم اسبی تیزپا و نیرومند که بتواند سنگینی مرا تحمل کند و گریزی گران که هیچ کس نتواند همتای آن را بردارد.

کـــز و دارم ا نـــدر جهان یادگـــار
کـــه جاوید بادای تو ای پهلوان

بیارم بـــرت گـــرز ســـام ســـوار
فکنـــدی بـــدان گـــرز، پیل ژیان

رستم از میان گله های اسب، رخس را بر می گزیند و او را با خم کمند کیانی به بند می آورد و رام می کند

که دو رانش از داغ آتش تهی است

بپرسید رستم که این اسب کیست

کزین هست هر گونه ای گفت و گوی

چنین داد پاسخ که داغش مجوی

به خو آتشی و به رنگ آتش است

همی رخس خوانیم و بور ابرش است

همی رخس رستمش خوانیم و بس

خداوند این راندانیم کس

چهارمین پهلوانی رستم آوردن کيقباد البرز کوه است، گرشاسب درگذشت و تخت پادشاهی خالی مانده است. باید از خاندان شاهی کسی راجست و بر تخت نشاند و این کس کيقباد است.

به تخت کیی بر کمر بر میان

شاهی بایید اکنون ز تخم کیان

رستم به دستور پدرش زال تنها به جستجوی کيقباد روانه می شود و در راه با سربازان افراسیاب درگیر می شود و آنها را شکست می دهد. بعد از شکست و غلبه بر تورانیان به سمت البرز کوه می رود که در راه به جایی سرسبز و خرم می رسد که چند جوان به شادخواری مشغول بودند که به دعوت آن چند نفر رستم هم در بزم آنها شرکت می کند و آنها از رستم می پرسند که به دنبال چه شخصی می روی و رستم هم ماجرا تعریف می کند. دست برقضا کيقباد در بین آن جوانان بود که بی درنگ با یکدیگر عزم ایران می کنند و شبانگاه نزد زال می رسند و بعد از یک هفته به شادی، روز هشتم تاج شاهی را بر سر قباد می نهند.

شاخص ترین کار رستم نبرد با افراسیاب، شاه توران است. پشنگ شاه توران، پسرش افراسیاب را برای نبرد به ایران می فرستد. رستم نشان افراسیاب را از پدرش می ستاند و پدر رستم از جنگ با او برحذر می دارد.

یک امروز با خویشتن هوش دار
دم آهنج و در کینه ابر بلاست
که مردی دلیر است و بیدار بخت

بدو گفت زال ای پسر گشوش دار
که آن ترک در جنگ، نر اژدهاست
از او خویشتن را نگه دار سخت

رستم اصرار می ورزد و به جنگ با افراسیاب می رود و با او وارد نبرد می شود. این نبرد گرچه به مرگ حریف نمی انجامد، اما موجب شکست و پراکندگی ترکان می شود. رستم که خود را به قلب سپاه افراسیاب می زند از آن روز به عنوان پهلوانی شناخته می شود که هیچ لشکری تاب مقاومت در برابر او را ندارد.

۳- هفت خان رستم

در هفت خوان رستم خان اول او کشتن شیر می باشد. رستم در جایی نزدیک کنام شیر به خواب می رود و در واقع این رخس است که شیر از بین می برد. رخس به عنوان یک حامی که در طول سفر به شکل های گوناگون حامی و دستیار رستم است.

در هفت خان رستم نیز رخس هنگام عبور از موانع دشوار سفر رستم را یاری می کند. توفیق قهرمان در عبور از نخستین خان، مرحله مقابل با شیر، به تمام و کمال توسط رخس صورت می پذیرد و رستم نقش مهمی در دفع خطر ندارد. (فردوسی، ۱۳۸۸: ۲۳/۲-۲۲) رابطه بین رستم و رخس فراتر از سوار و مرکب است؛ با او می زید، با او می رزمند و با او می میرد. هریک مکمل هم هستند. در خان نخستین رستم رخس را همچون انسانی خطاب می دهد و می گوید:

که گفتت که با شیر کن کارزار
مر این گرز و این مغفر کینه جوی
کمند و کمان، تیر و گرز گران؟
ترا رزم با شیر کوتاه شدی

چنین گفت با رخس که ای هوشیار
اگر کشته گردی تو در چنگ اوی
چگونه کشیدی به مازندران
سرم گر ز خواب خوش آگه شدی

شدت این نزدیکی را می توان در نام هایی در شاهنامه جستجو کرد که جزء دوم آن ها «اسپ» (پهلوی asp) است. از آن میان می توان به گرشاسپ، گشتاسپ، لهراسپ، شیدسپ اشاره کرد. (واحد دوست، ۱۳۸۷: ۳۳۲)

در تمام مدت نبرد رخس با شیر در این خان رستم خفته است. اسب را می توان از جهاتی مثل وجه مثبت ناخودآگاه سوار دانست که بر جنبه سرکش ناخودآگاه غلبه می یابد: «یوحنا صلیبی ... شدت امیال خشمگانه شیر را نماد خواسته های قهرآمیز و نیروهای

لگام گسیخته می داند؛ بدین ترتیب شیر شکمبار، نماد حرص کورکورانه می شود، و تصویر شیوا هنگامی که پای خود را بر شیر گذاشته، در واقع به معنای مهار کردن این حرص است. (شوالیه، ۱۳۸۸: ۱۱۴/۴).

از سوی دیگر با توجه به مضامین مرتبط و ماهیت و ضرورت سفر قهرمان جنبه منفی به خود می گیرد. به نظر یونگ « شیر در شکل وحشی آن نمودار احساسات و امیال نهفته است و می تواند نشانه خطر بلعیده شدن توسط ناخودآگاه باشد» (Ciriot, 1971: 190) و غلبه بر آن می تواند به معنی غلبه بر امیال بازدارنده و ارتجاعی به شمار آید. فعل بلعیدن نیز به نوبه خود با مفهوم زمان مرتبط است و چیرگی بر او بازدارنده بالقوه (شیر) در خان آغازین نوعی ورود به کرانه بی زمانی است که خود می تواند آغازی باشد بر روندی که سرانجام نام جهان پهلوان را جاودانه می سازد.

خان دوم، که گذر از یک بیابان گرم و سوزان است که مرکب و سوار درمانده کرده است. بیابان خشک اولین موقعیت دشواری است که قهرمان آگاهانه با آن رویاروی می شود. آن چنان که زمینه داستان بر می آید بیابان عرصه نیروهای اهریمنی است. آپوش (در پهلوی اُپش، ظاهراً به معنای پوشاننده و از میان برنده آب) نام دیو خشکسالی است و در مقابل تشترا (یزد باران) قرار می گیرد. دوستخواه، ۱۳۸۸: ۹۰۳) درباره فلسفه وجودی بیابان در بندش چنین می خوانیم: « یک چند از گیتی را بدان روی بیابان بیش است که چون تاریکی، سرما و دیگر نیروهای دیوی را چون از ایزدان مینوی نابودی رسد، به ستوه به بیابان ها تازند و از گزند رساندن به آفریدگار دور گردند» (فرنبنگ دادگی، ۱۳۸۵: ۱۲۵)

خان سوم، خان اژدها است. رستم در مرغزاری که مسکن اژدهایی بزرگ است خوابیده، ناگاه اژدها از راه می رسد و سوار را خفته می یابد. پس رو به سوی رخس می نهد و اسب دوبار خواب رستم را آشفته می سازد و هر بار اژدها از نظر پنهان می گردد. رستم از این کار اسب به خشم می آید و تهدید می کند که اگر دیگر بار خواب او را بی جهت برآشوبد، سر از تنش جدا می سازد.

دیگر بار که اژدها روی می نماید به خواست خداوند مجال ناپدید شدن نمی یابد و رستم با یاری رخس حمایتگر اژدهای پلید را هلاک می سازد. اژدهای این خان گویا نگاهبان چشمه در خان پیشین بوده است. (نصر اصفهانی، ۱۳۸۸: ۱۴۲) برخی پژوهشگران که درباره خاستگاه و خاندان رستم تحقیق کرده اند، منشأ پارتی برای داستان ها و شخصیت این پهلوان ایرانی قایل اند؛ از آن جمله است علی رضاشاپور شهبازی (۱۳۹۴: ۳۸) مهرداد بهار و بهمن سرکاراتی نیز نبرد پهلوانان با اژدها را کهن الگویی اساطیری می دانند که ژرف ساخت آن جز آزادی آب ها و به تبع آن افزون شدن باروری و برکت نتواند بود. (بهار، ۱۳۸۴: ۲۲۶؛ بهار، ۱۳۷۴: ۳۸؛ سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۲۳۷-۲۳۸) نکته ای که در خور توجه است، درفش و پرچم رستم است که نقش اژدها می باشد. برخلاف اساطیر ایران و هند، که اژدها نماد خشکسالی است، رستم به اژدها می بالد و درفش او نیز اژدها پیکر است، هیچ تناقضی پیش نمی آید، چرا که رستم متعلق به این فرهنگ نیست و به همین دلیل در گستره اساطیر ایران و هند و نیز در اوستا نمودی ندارد. اما همچنان یک تناقض بزرگ باقی است. اگر اژدها در دیدگاه رستم مقدس است، اژدهاکشی او را در خوان رستم چگونه باید توجیه نمود؟ در پاسخ باید

گفت که اژدهاکشی رستم در واقع توتم کشی اوست، یعنی در عین تقدس اژدها برای برکت و فراوانی بیشتر دست به کشتن آن دست می زدند. (رضایی دشت ارژنه، ۱۳۸۸: ۷۶)

خان چهارم، در این خان رستم به موضعی سرسبز و خرم می رسد. خوانی گسترده می بیند که بر آن طعام و شراب نیکو چیده اند. پس از اسب پیاده می شود، تنبوری بر می گیرد و نوای بینوایی سر می دهد و از تقدیر خود به درگاه ایزد شکوه ها می کند. زن جادوگر به شکل زنی زیبارویی ظاهر می شود. رستم جام می در کفش می گذارد و نام خداوند را بر شکرانه بر زبان می راند. چهره زن از شنیدن نام خدا دگرگون می شود و به عجوزه ای تبدیل می شود. زبان رستم از نیایش باز می ماند، کمند می افکند و عجوزه ای را به بند می کشد و سپس او را با خنجر به دو نیم می کند. (قربان صباغ، ۱۳۹۲: ۴۱)

خان پنجم، عبور از معبری تاریک است. رخس را به عنان می سپارد و به سلامت راه را به روشنایی می برد. سپس به کشتزاری سرسبز می رسد، لگام از اسب بر می گیرد و او را در کشتزار رها می کند. بستری می گسترد و به خواب می رود. دشتبان که اسبی را در کشتزار یله می بیند، به سوی رستم می آید، چوبی بر پای او می زند و زبان به شکایت می گشاید. رستم بی آن که سخنی بگوید، دو گوش دشتبان را بر می کند و دوباره به خواب می رود. دشتبان سپس شکایت به اولاد، پهلوان آن خطه، می برد و شرح ماقع باز می گوید. اولاد با رستم رویارو می شود و اسیر کمند وی می گردد و از رستم می خواهد از کشتنش چشم پپوشد تا در ادامه مسیر او را راهبر و راهنما باشد. ورود قهرمان به تاریکی تجربه نوعی مرگ نمادین و بیرون آمدن از آن حکم تولدی دیگر است. (هندرسن، ۱۳۵۹: ۱۸۱)

خان ششم، نبرد رستم با دیوان است. رستم به راهنمایی اولاد به شهر مازندران می رسد. صبحدم، اولاد را به درختی می بندد، خود به جنگ ارزنگ دیو می رود و بی هیچ زحمتی سر از تنش جدا می کند و سپس به سوی بندگاه کاووس می رود. کاووس رستم را بلافاصله راهی نبرد با دیو سپید می کند زیرا رهایی خود و سپاهیان را در گرو کشته شدن سالار دیوان است. قبل از عزیمت رستم از یزدان بزرگ طلب کمک می کند و اشاره می کند که رهایی شاه و بازیافتن تاج و تختش در گرو پیروزی رستم بر این دیو است. خان هفتم، نبرد رستم و دیو سپید است. رستم هفت کوه را پشت سر می گذارد. رستم قبل از مقابله با دیو سپید خطاب به شاه و دیگر ایرانیان در بند می گوید :

شما دیر مانید خوار و دژم
دهد مرا اخترا نیک روز
به بار آید آن خسروانی درخت

گر ایدونک پشت من آرد به خم
و گریار شد خداوند هور
همه بوم را باز یابید و تخت

به نزدیکی غار دیو سپید می رسد. به توصیه اولاد رستم گرمای روز را برای دیو سپید انتخاب کند، قدم بر غار می گذارد. دیو با رویی چون شبه تیره و مویی چون برف سفید به سوی او می آید. در نخستین رویارویی رستم پای دیو را قطع می کند و سپس او را از بالا

به زمین می افکند و در دم کمرگاهش را می شکافد و جگرش را بیرون می کشد. پس به همراه اولاد نزد پادشاه باز می گردد و با ریختن خون جگر دیو دردیدگان او تیرگی را از آن ها می زداید. کاووس بر تخت می نشیند و پس از یک هفته رامش و سرور با سرداران سپاه، سلاح بر می گیرد و کمر به خونریزی و نابودی شهر می بندد.

خان هفتم، مهمترین بخش از سفر قهرمان را شکل می دهد. عدد هفت نماد تکامل است و در هفت خان رستم نمودار تکمیل رشته آزمون ها می باشد. در آیین مهر نیز تشریف یافتگان هفت مر حله را پشت سر می گذارند: « قداست هفت در آیین مهر سبب شده است مدارج رسیدن به کمال در این آیین، همانند تصوف اسلامی و مذهب اسماعیلی، هفت می باشد که بالاترین آنها « پیر » یا « پدر » بوده است. » (یا حقی، ۱۳۸۸: ۸۷۷ و ۸۷۶)

در داستان نیر د رستم با دیو سپید، شیوه های برخورد شخصیت ها در موقعیت های مختلف و دشوار ، روابط بین شخصیت ها ، تضادی بین آنها و ویژگی های درونی شخصیت ها بررسی می شود. در این خان ، نبرد رستم و دیو سپید و کشتن او وینا شدن کاووس با استفاده از خون جگر دیو سپید ، صحنه های اصلی این داستان که طرح یا پیرنگ را شکل داده است. « پیرنگ نه تنها به شکل اثر مربوط است ، بلکه با محتوای آن نیز ارتباط عمیقی دارد. تنها آن اشکال و انواع مفسری از طرح پیرنگ برخوردارند که تضادهای زندگی شخصیت های انسانی و برخورد آنها را تصویر می کنند. گورکی طرح پیرنگ را چنین تعریف می کند: پیوندها ، تضادها ، مهرها ، کینه ها و روابط انسانی در حالت کلی » (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۶۵)

در این داستان، دو شخصیت اصلی، رستم و دیو سپید و دو شخصیت فرعی، اولاد و کاووس در طراحی ساختار داستان تاثیر فراوانی دارد. شخصیت ها در این داستان ایستا و ثابت است و الگوی شخصیتی بسیار یکسانی دارد و بسیاری از شخصیت ها قراردادی است. فردوسی توانسته است در شاهنامه با کاربرد صور خیال، چهره ای ملموس و محسوس از شخصیت ها داستان ارائه دهد. (راشد محصل و هروی، ۱۳۹۲: ۱۳۷)

نتیجه گیری

از مهمترین پیامدها پهلوانی ها و هفت خان رستم، فردیت یابی شخصیت رستم است که می توان در پهلوانی ها و ماجرای هفت خان او جستجو نمود. رستم شخصیت هزار چهره دارد. این هزار چهره بودن رستم منشا پارتی دارد زیرا پژوهشگران که درباره خاستگاه و خاندان رستم تحقیق کرده اند، منشأ پارتی برای داستان ها و شخصیت این پهلوان ایرانی قایل اند. او مردی است که در حماسه ملی ایران نظیری برای او یافته نمی شود. هر حماسه ای قهرمانی دارد که همه آرمان ها و آرزوهای یک قوم در وجود او مجسم و متبلور است، همچون اشیل در ایلیاد و راما در رامایانای هند. رستم در همه دوران پهلوانی شاهنامه را بر محور وجود او می چرخد. رستم که زندگی اش با آن همه افسانه درآمیخته است، وجودش هرگز از یک انسان عادی و خاکی جدا نمی شود. او مانند یک فرد عادی، دارای گوشت، پوست و استخوان و به همراه ضعف ها و توانایی های انسانی که فره ایزدی همراه اوست.

منابع :

- اسلامی ندوشن، محمدعلی، ۱۳۴۸، *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*، چ سوم، تهران، انتشارات توس.
- بهار، مهرداد، ۱۳۷۶، *پژوهشی در اساطیر ایران*، تهران، آگاه.
- بهار، مهرداد، ۱۳۸۴، *از اسطوره تا تاریخ*، تهران، نشر چشمه.
- خالقی مطلق، جلال، ۱۳۸۱، *سخن‌های دیرینه*، به کوشش علی دهباشی، چ ۱، تهران، افکار.
- دوستخواه، جلیل (گزارش و پژوهش)، ۱۳۸۸، *اوستا کهن‌ترین سرودهای ایرانیان*، تهران، مروارید، چاپ سیزدهم.
- راشد محصل، محمدرضا. حسین زاده هروی، فاطمه، ۱۳۹۲، «*بررسی پیرنگ، شخصیت پردازی، توصیف، زاویه دید و تصویر پردازی در داستان نبرد رستم با دیو سپید*»، متن‌شناسی ادب فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه اصفهان، سال ۴۹، دوره جدید سال پنجم، شماره ۲ (پیاپی ۱۸)، صص ۱۳۸-۱۲۱.
- رضایی دشت ارژنه، محمود، ۱۳۸۸، «*جابه‌جایی و دگرگونی اسطوره رستم در شاهنامه*»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، سال ۵، ش ۱۷.
- رضایی دشت ارژنه، محمود، ۱۳۸۸، «*رستم ازدهاکش و درفش ازدهاپیکر*»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، سال ۶، شماره ۲۴.
- سرکاراتی، بهمن، ۱۳۷۸، *سایه‌های شکار شده*، تهران، قطره.
- شاپور شهبازی، علی رضا، ۱۳۹۴، «*خاستگاه پارتنی خاندان رستم*»، ترجمه سجاد آیدنلو، پاژ، بهار، ش ۱۷: ۴۸-۳۱.
- شوالیه، ژان. گبرن، آلن، ۱۳۸۸، *فرهنگ نمادها*، ترجمه و تحقیق سودابه فضائی، جلد ۴، تهران، جیحون.
- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۸، *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، دفتر اول، دوم، پنجم، ششم، تهران، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، چاپ دوم.
- فرنبرگ دادگی، ۱۳۸۵، *بندش*، گزارش مهرداد بهار، تهران، توس.
- قربان صباغ، محمدرضا، ۱۳۹۲، «*بررسی ساختار در هفت خان رستم: نقدی بر کهن‌الگوی سفر قهرمان*»، جستارهای ادبی، مجله علمی پژوهشی، شماره ۱۸۰.

- نهچیری، اصغر، ۱۳۸۳، «*خصال رستم در شاهنامه «سیمای انسان آرمانی»*»، مجله علمی-پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره دوم، شماره سی و هشتم.
- نصر اصفهانی، محمدرضا. جعفری، طیبیه، ۱۳۸۸، «*کنون زین سپس هفت خان آورم...: رویکردی روان شناختی به هفت خان رستم و اسفندیار*»، پژوهشنامه ی زبان و ادبیات فارسی (گوهرگویا)، س ۳(۴)، ۱۵۶-۱۳۳.
- واحد دوست، مهوش، ۱۳۸۷، *نهادینه های اساطیری در شاهنامه فردوسی*، تهران، سروش.
- یا حقی، محمد جعفر، ۱۳۸۸، *فرهنگ اساطیر و داستان واره ها در ادبیات فارسی*، تهران، فرهنگ معاصر، چاپ دوم.
- میرصادقی، جمال، ۱۳۶۵، *عناصر داستان*، تهران، سپهرودی.